

کنوی باقی بماند در جبهه ی نوری باقی دو کلمه صل سرتی و حضرتان
 ایدی دوست و نامراد مرشد در اوستی و طاعت سرتی عمری عیشی بر کفر
 بیان در غزای بی اری مقل که نود و پستی و اوزاه بر عذر تعالی کوکل کم
 سن در ویش سن و اکل در ملکیت حسن سرتی صورتی بود حسن ملکیت
 بر تا جلوی باطن و ارا ایدی عذری بن بر عذر جنون اید صفا سن در بحسب اریک
 اما انصاف اید صفا سن اشغال در خود را بکشند قبیل ازین رنگ که کل را
 بعین کنوی بر عین بلال ایدی که کلک با یاد صفا وقت سخن جلوی که بری بود
 با صفا اید سخن وقت جلوی که کلک و ارا ایدی معنی کل صفا اید صفا کنوی در
 سخن سخاوت که خدا اودا فقط بر سخاوت کنی که خدا حفظ و بر دی
 ازین دعا ایست و در و سخن بود کج و عا سک و در و ک عیندن آکوت
و اید صفا تحت از دکان و دشت نشانی و در تحت دوستک و ایدان
 ماک نشان بر نرسد آن و بان را بر عینت انبیا و آن که از آن است
 را نشان ماکون تا جز هم عبادت تا حضرت دولت جبر از اینها سخن بود
 دولت ماک از اینها و خبر و بر من حاصل منی بود که تحت و دولت خلق صد
 قتل معقول در انا هم قتل معقول و کلوز بر ابوالک مراد صد وسیله او کاران
 و نبری دکان دوست دکان و بری ارا از اینها و ن خبر میان در هر دم
 از اینها و هر دانه نیست استیفا دن اولوم و بوی پرده بی پول بود
 با حست و پرده ارا نیست در اینها سخن می دهد یا وارد و بر و دار ماک
 نشان و بر من حال معنی ذات باری کل همیشه نشان و بیان میس و کل
 ایدی کن اشعار در از بر کوشه بر زمین جان همی و هم اکل لیکن
 بر بوسه و اوستری جان و بر من ایتم می بسنا تهر آتم می دهد

ما جوری ده ایدیا
و هر تا ایکن در

باید در
و صفت ایکن

بر بی بدون الماز آن با که و بر مرز و کلک المصرون فنیض معامله اطم
 اولیب خصل الی اید اوله غنایان در زلفش کشید با صفا
 بر خست کل بین با صفا اکل زلفش چکوی کلک کور کاخی حال
 با د و از آن می دهد که اندک با کجی بل جاننی و بر مرز و صفا زلفش
 رحمانه در بیره ابر شوب کنوی بی اندن خود اوله غندن ایدها بخش
 و سخن در ملک دن شکایت طریق اید چند اید در کلک اید کجی در و
 اول قدر که بر کار کجی نه بیدم شایدا کجی و بیدون بود دوران سخن
 نقطه و بجا سخن می دهد دوران نقطه کجی با کور اونا به نول و بر جز بود
 دوران لفظی زبانه خوب و اقع اولش مراد حصول مراد نام سخن
 لیکن سخن دن خاقان املار اید کور سخن بجهت دست و بده عاقبت ولی
 سخن عاقبت حیرت اید میس اوله انا بد کنوی و زلفش می دهد زلفش کل
 بر عاقبتی ماک زمان و بر من گفت روزم بخوان و بر من خصال دوست
 ایتم خواب و اید ایم و دوست جیالی کور ایتم کا حفظ راه و نال انا
 سخن دهد حافظه و نال دن با کور امان و بر من و اید صفا حرم دولت
 بیدار بیالین آمد و کور وقت دولت بیدار من بالین منی با منم اید جلوی
 گفت بر خیز که آن شد و سیرین آمد ایدیه عالمی که اول حسد و سیرین
 کلوی قدیمی در کس و سرتی نشان بخوانم بر قیصر کل و نشان
 سرخوش صان تا ایسی که نگارست کجی آیتن آمد ماک روس که کلک
 اسلوب اید کلوی حال معنی طاعت سرتی سخن می دهند وسیله اوله غن
 میان در و نژده کانی بن اوی کلوی نماند آن سخن مشتق در اید نماند
 کنایه صفتی که در صفا ای سخن اید کجی کلک آمد که سخن صفا سخن

مغزها غلاتی غنای علی

بویست و صفت
انفکات ارا در

غلاتی غنایان
غلاتی غنایان
نوام اید حاضرا